

اسلام

و زندگی

نقاش و تدوین:

حجة الاسلام والمسلمین محمدرضا مصطفی پور

آیه الله جوادی آملی

■ اقسام حیات

با توجه به مفهوم روشنی که هر کس از حیات و زندگی دارد می‌توان حیات انسان و مراتب آن را در سه مرحله ترسیم کرد:

الف - حیات حیوانی:

انسانی که خدا او را آفریده است و خلقتش را متعادل فرار داده و فرمود: «الذی خلقک فسویک فعدلک»^۱ خدایی که تو را از عدم آفرید و به صورتی تمام و کامل بیازاست و او را سعادت فرزند داده است، او را از حیات حیوانی برخوردار نمود تا او با استفاده از قوتی درونی خویش از مواهب زندگی برخوردار گردد. اما باید بدانند که اهتمام او به بهره‌مندی از آن قوا چگونه خواهد بود؟ آیا تمام همت او محدود کردن خود به ارضاء همین حیات است و در نتیجه خود را در پایین‌ترین مرتبه حیات قرار می‌دهد یا به عالیترین درجه حیات نیز توجه

اغراض حیوانی از آن برخوردار بوده و در مرتبه جانوران دیگر باشد این که وی از حیاتی برتر بهره‌مند است که تمام تلاش خود را باید در این راستا به کار گیرد. از نظر آموزه‌های دینی و اسلامی، انسان‌ها از نظر حیات و زندگی درجات و مراتب گوناگون دارند. همچنین در آیه اشاره است به اقسام حیات پرداخته شود و سپس به آثار حیات اشاره گردد.

صنرالمنانین می‌گوید: «وانتم ان حیره کل حی انما هی نحو وجوده، اذ الحیوة هی کون شیء بحیث یصدر عنه الافعال الصادرة عن الاحیاء من آثار العلم و القدرة»^(۱) بدان که حیات هر موجود زنده‌ای به چگونگی وجود او مربوط است زیرا زندگی آن است که افعال و کارهای زندگان از آن صادر شود و افعال و کارهای زندگان همان آثار علم و قدرت است.

مفهوم حیات و زندگی از مفاهیم روشن و بدیهی است که هر انسانی می‌تواند تصویری از آن را در ذهن خود ترسیم کند، موجودی که به لحاظ زیستی از اوصاف و خصوصاتی چون تغذیه و رشد و تولید مثل و مانند آن برخوردار باشد از آن به موجود زنده یاد می‌شود. تا محدود که حس و حرکت بهره‌مند باشد از آن به حیوان یاد می‌شود.

حیات حقیقتی است که هم نازل‌ترین موجود از آن برخوردار است و هم موجود کامل و مطلق یعنی خدای سبحان آن را داراست، از این رو، از حق به (حی لایموت) تعبیر می‌شود.

آدمی موجود زنده‌ای است که می‌خواهد زندگی کند از این رو لازم است بدانیم که زندگی حقیقی انسان چگونه است، آیا زندگی او در حدی است که به اندازه تأمین غرایز و

می‌کند. برخی آدمیان در طول عمر خود در پایین‌ترین درجه حیات سیر می‌کنند.

هشتاد سال از خدای خویش حیات می‌گرفتند اما دیوار آن حیات بواسطه شهوت و غضب چیده شده است. و این طایفه و رای دیواری که برای خود درست کرده‌اند را مشاهده نمی‌کنند. چون حیوانات همه همت خود را در بکارگیری شهوت محدود ساخته گویا که هیچ قوه و استعداد دیگری در آنها وجود ندارد. زندگی منافقان و حیات کفار چنین زندگی و حیاتی است. قرآن کریم در وصف کفار می‌فرماید: «الذین کمروا یتستعون ویأکلون کما تأکل الانعام؛ و کسانی که کفر ورزیدند استفاده از زندگی و خوراکشان همانند چهارپایان است.»^(۳) این گروه چنان در این جنبه افراط کرده‌اند که خداوند به رسولش خطاب می‌کند که آنان را به حال خویش رها ساز تا در ورطه حیوانیت خود ادامه حیات دهند و مانند چارپایان زندگی کنند: «فذرهم یخوضوا ویلعبوا حتی یسلاقوا یومهم الذی یوعدون؛ پس ای رسول آنها را به کفر و ضلالت خود بگذار که به بازیچه دنیا مشغول باشند تا به روزی که وعده عذاب آنهاست روبه رو شوند.»^(۴) چرا این دسته از انسان‌ها در این مرحله قرار گرفته‌اند؟ علت آن است که این گروه با عدم استفاده از عقل و بدون توجه به قوه عاقله در غفلت بسر برده و به زندگی دنیا رضایت داده و با جهل مرکب به همان مطمئن شده‌اند. «ان الذین لایرجون لقاءنا و رضوا بالحدیث الدنیا و اطعموا بها والذین هم عن آياتنا یفتخرون؛ ما تاتوا انفسکم من ربکم محققین؛ و به لقاء ما دل نبسته و به دیدار ما امید ندارند. و به زندگی حیوانی بیست دنیا دل به تعلق دارند؛ از آیات و نشانه‌های ما غافلند.»^(۵) اولئك ما اوحم النار بما كانوا یکسبون؛ انسان به اعمالی که انجام داده‌اند بازگردانند. «ان الذین یحرمون انفسهم»^(۶)

آنچه بیان امام علی (ع) در دو بیت از چنین چیزی در تفسیر روایت خود خطاب به عثمان بن خطاب می‌فرماید: «فما خلقت لیستغنی عن کل الدنیا؛ کما هیمة التریب طه ههنا عافها او المرسان؛ فایا تقصوها؛ خلق نشده‌ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پروازی که تمام همت از طلب

و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پرکردن شکم باشد.»^(۷) معنای این سخن حضرت امیر(ع) این نیست که مقام و جایگاه انسان محدود باشد بلکه او خود با اراده‌اش جایگاه خویش را تنزل بخشد و قلمرو حیاتش را با زندگی حیوانات نزدیک نمود.

تو بلند آوازه بودی، ای روان
با تن دون یار گشتی دون شدی
صحبت تن تا توانست از تو کاست
تو چنان بپنداشتی کافزون شدی
جای افسون کردن مار هوئی
زین فسون ساری تو خود افسون شدی
نسور بودی، نار پندارت بگشت
پیش از این چون بودی، اکنون چون شدی
ملک آزادی چه نقصانت رساند
کامدی در حصن تن مسجون شدی؛^(۸)
ب- زندگی انسانی:

آدمی تا در تحقق بخشی قوه وهم و خیال است حیطة حیاتش در ردیف حیوانات است اما اگر گام را بلندتر نهاد و قوه عاقله را به خدمت گرفت و در بالندگی آن همت گمارد بطور قطع حیاتش از زندگی حیوانات فراتر می‌رود و ثمرات و آثار انسانی از آن حیات ظهور می‌کند. زیرا قوای متعدد در نهاد و نهان انسان به منزله درخت‌هایی هستند که طعم میوه‌هایشان مختلف است.

قرآن کریم به این نکته تصریح دارد که حیات شخص جاهل یا غافل با فرد عاقل و عالم یکسان نیست زیرا یکی از قوه عاقله برخوردار بوده و دیگری در تلاطم حیاتش با حس و وهم و خیال درگیر است. یکی بر روی عقل متکی است و دیگری بر روی حس و وهم و خیال متکی است. یکی در کودکی و اعتماد نموده و پیاده از عقل می‌باشد، یکی کشته جهل خویش است و دیگری از نور عقل و وحی روشانی می‌گیرد.

«اومن کان میتا فاحییناه و جعلناه نوراً یهشی به فی الناس کم من مثله فی الظلمات لیس ینارح منها کذلک ریس لکم اقرین و اکثرنا یسلون؛ آیا کسی که مرده (جهل و ضلالت) بود پس ما او را زنده کردیم و به او روشی عالم و نورانی دادیم که با آن روشی ما را سردم سرفراز رود مثلی او مانند کسی است که در تاریکی‌های (جهل و نادراستی) فرو رفته و از آن نمی‌تواند خارج گردد؟ آری اعمال بد کافران این چنین در نظرشان زیبا

جلوه نمود.»^(۹)

حیات مؤمنانه با زندگی فاسقانه برابر نیست زیرا یکی با اصل خویش پیوند دارد و دیگری از اصل خویش بریده و زندگی‌اش چون گره کوری به هر طرف متمایل است.

«افمن کان مؤمناً کمین کان فاسقاً لایستون؛ آیا کسی که ایمان آورد با کسی که فسق و فجور ورزید مساوی است.»^(۱۰) عقل و نقل که دو رکن اساسی دین را شکل می‌دهند و مبتنی حقیقت دین می‌باشند، هر دو بر این امر اتفاق دارد که زندگی با به کار بستن عقل و به کارگیری ایمان معنا پیدا کرده و می‌تواند اهداف واقعی را دنبال نموده و به مقصود و مراد انسانی رهنمون گردد زیرا حکم عقل، طاعت و پیروی از نقل را به همراه دارد.

«و مثل الذین کفروا کمثل الذی ینتقن بما لایسمع الادعاء و نداء صم بکم عمی فهم لایعقلون؛ و مثل آنان که کفر ورزیدند همانند کسانی است که آوازش کنند و از آن آواز معنایی درک نکرده و جز صدایی نشنود، کفار هم از شنیدن و گفتن و دیدن حق کر و گنگ و کورند زیرا عقل خود را به کار نمی‌بندند.»^(۱۱)

حیات انسانی حیات مؤمنانه را گویند و زندگی حیوانی به حیات ملحدانه انسان اطلاق می‌شود که قرآن کریم بنا و آثارشان را متفاوت ارزیابی می‌کند. تشبیه خداوند از این دو زندگی این است که حیات انسانی چون سجده گاهی است که بر پایه تقوا و نور و عزت تأسیس شده و دارای باران رحمتی محکم و استواری است اما زندگی حیوانی به مانند بنایی است که بر پایه حسنی در کنار سبیل ساخته شد و به زودی ویران - باد شد. «افمن اتسن بنیانه علی تقری من الله و رضوان خیر ام من اتسن بنیانه علی عین من الله و رضوان خیر من اتسن بنیانه علی عین من الله لایهدی القوم الضالین؛ آیا کسی که با حسنی به غرض تقوی و خدابرسی تأسیس کرده و رضای حق را طالب است، مانده کسی است که بنایی سازد بر پایه حسنی در کنار سبیل که زود به ویرانی کشد و عاقبت آن بیابان پایه به آتش دوزخ می‌افتد؟ و خدا هرگز سستی کاران را هدایت نخواهد کرد.»^(۱۲)

پس قلمرو حیات حیوانی، بهره‌برداری از خیال و وهم است و لازمه حیات انسانی، استفاده از عقل و آموزه‌های دینی است و چون حیطة عقل فراتر از وهم است لذا حیات مبتدی بر آن و نمی‌تواند یکسان باشد.

ج- حیات الهی:

آدمی را پس از برپایی از عقل و تسلیم پذیری در برابر عقلی قادر است حیات انسانی خود را رقم زند اما حیطة حیات وی می‌تواند از این حوزه هم فراتر رود. این موجود مادی چون دارای روح الهی است (و نفخت فی من روحی) (۳۱) قدرت آن را دارد که یا از عالم ماده فراتر گذاشته و در عالم ملکوت سیر کند. اسباب وصول برای او مهیا است اما تا آنکه تسلیم پذیرد آن دروی سانی نیست. بسیار زیبا گفته است اسان الغیب که:

ای دل به کوی دوست گذاری نمی‌کنی

اسباب جمع داری و کاری نمی‌کنی

میدان به کام خاطر و گویی نمی‌زنی

بار ظفر به دست و شکاری نمی‌کنی

در این مرتبه از حیات است که انسان با تلاش و کوشش از مقام عبودی به جایگاه ربوبی بر یافته زمان و مکان را در می‌نوردد و با اینکه به ظاهر در این عالم است اما در واقع به باطن آن عالم مرتبط است. حق تعالی در خطاب به ابراهیم خلیل (ع) اشاره به این مرتبه از حیات دارد که فرمود: «گذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض... و ما این چنین حقایق آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندم.» (۱۴) مقام منبع ملکوت منحصر در نبی و وصی نیست که دیگران بدان دسترسی نداشته باشند و با وصول به آن برایشان مستحیل باشد، زیرا: اولاً انسان قوه و استعداد حشر با ملکوت را داراست زیرا سعه وجودی او برتر از مجردات است.

ثانیاً خداوند سبحان در متن قرآن خطاب به غیر معصومین از انسان فرموده است: «اولم یظنروا فی ملکوت السموات و الارض: آیا فکر و نظر در ملکوت و قوای آسمان‌ها و زمین نمی‌کنند.» (۱۵)

صیغه جمع در مقام ترغیب و تحریص، شاهد بر این مدعاست که طیران هر انسان در طبیعت او و عروج به عالم شامخ ملکوت

در صقع نفس او تجیه شده است. اگر بینی آدم حامل امانت الهی (آنا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحتملنها، اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ثلوماً جهولاً) (۱۶) و معلّم به اسدای خداوندی. (و علم آدم الاسماء کأبها) (۱۷) و برخوردار از مقام خلیفة اللّهی (انّی جعل فی الارضی خلیفة) (۱۸) و مکرم به کرامت سبحانی (ان الله کان متنبی آدم و... انّی انزل فی الذلّی) (۱۹) است پس او کون جامعی می‌باشد که این مقامات برای او علماً و عملاً مقدور است. «هرچه در سریره انسان است مرتبه مفصل آن در ضمیر انسان است و هرچه در ضمیر انسان است بطور مفصل تری در ظاهر انسان است.» (۲۰) در اجمال ضمیر و ضمیر اجمال ظاهر و ظاهر انسان مقام عمل جوارح اوست. فلسفته‌اش آن که هرچه در عالم تعقل و مقام عقل و وجود عقلانی است به طور مفصل تری در قلب و ملکوت و نفس و مثال و ضمیر تصور می‌شود و اندازه گیری و تقدیر می‌شود و هرچه در نفس تقدیر و اندازه شود به خارج و ناسوت وجود پیدا می‌کند و بروزات می‌کند.» (۲۰)

آدم اسطرولاب گردون علوست

وصف آدم مظهر آیات اوست

هرچه دروی می‌نماید وصف اوست

همچو عکس ماه اندراب جوست

خلق را چون آب دان صاف و زلال

اندر او تابان صفات ذوالجلال (۲۱)

واجد حیات الهی شدن در نشئه طبیعت برترین مقام انسانیت است، انسان در عین حال که در عالم ملک اذنه حیات می‌دهد قادر است با ارتقاء اندیشه، حیات خویش را تکامل و تعالی بخشیده و در عالم ملکوت سیر نماید. سرش این است که وی از سایر حیوانات ممتاز است، حیوانات جز فریبی نب، هدفی ندارند اما انسان که صاحب اندیشه و برخوردار از اختیار است از این توانمندی برخوردار است و دین هم به خاطر همین آمده است که دهته انسان را گرفته تا از مرحله حیوانی به مرتبه زندگی انسانی بلکه به مقام حیات الهی سوق دهد.

حکمت اصلی دین الهی را می‌توان در

دو بعد کلی دسته بندی کرد، یکی تأمین

حیات حقیقی و فراحوانی و دیگر تضمین

بایضا سلام انسانی، کمترین تردید وجود ندارد در این که تعالیم آسمانی اسلام که مجموعه‌ای از عقاید و برنامه‌های علمی و عملی و رفتاری می‌باشد تضمین کننده برترین حیات فردی و اجتماعی برای بشر در همه ادوار تاریخ زندگی است. عقل و نقل مؤید این نکته است که تسلیم پذیری در مقابل تعالیم دینی نه به معنای بردگی و بندگی و محدودیت در آزادی است بلکه به معنای حریت و آزادی و ارتقاء به جایگاه انسانی و وصول به مقام خلیفة اللّهی است.

این نکته حقیقی است که در حکمت با عقل و در شریعت بواسطه نقل ثابت است. از این منظر حکمت و آموزه‌های دین حیات انسانی و مراتب آن به صورت اجمال مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرد.

۱- مراتب حیات در حکمت:

حکمای الهی در بحث انسان‌شناسی بر مبنای تعالیم الهی معتقدند که ماهیت انسان، همین لایه ظاهری مادی نیست بلکه این پوسته و لایه دارای تنه و ریشه هم می‌باشد. آنان که ظاهر بین هستند و از حواس ظاهری بهره دارند انسان را در همین پوسته و بشره خلاصه کرده و خیال می‌کنند که همه حقیقت انسان همین است و بس. بنابراین تمام همت او باید در تأمین و ترمیم همین ظاهر به کار گرفته شود، اما واقعیت فراتر از آن است که آنان می‌پندارند، حکمای الهی در بحث معرفت نفس گفته‌اند که نفس دارای مراتب سه گانه می‌باشد همان گونه که عوالم هستی سه مرتبه دارد...مرتبه طبیعت و شهادت که همان عالم ماده و مادیات



است و مرتبه خیال که عالم برزخ می باشد و عالم عقل که به آن عالم غیب گویند. انسان که یک شخصیت واحده است هر سه مرتبه عالم کبیر را داراست که عبارتند از مرتبه طبیعت و خیال و عقل.

پس هر انسان در حقیقت دارای سه مرتبه وجودی است، مرتبه اول انسان طبیعی که همان وجود ظاهری و مادی و طبیعی اوست. دوم، انسان مثالی و خیالی که فوق مرتبه طبیعی و دون مرتبه عقلی است. سوم مرتبه عقلی است. انسان بر اساس اراده و همت همراه با معرفتی که دارد می تواند نشئه حیات خویش را تعیین سازد. حکمای الهی معتقدند که اگر انسان به مرتبه کمال رسید فرشتگان الهی را به وجود عقلانی خویش درک کرده می بیند فعلیت این مراتب به معنای درک همه کمالات است.

صدرالمتألهین در بحث مراتب وجود انسان می فرماید: قوای طبیعی انسان، سایه قوای نفس مندره و قوای نفسانی است. انسان عقلی می باشد بنابراین هر انسانی گویا سه انسان است: انسان طبیعی و مادی که دارای اندیشه و تجزیه ظاهری است. انسان برزخی (مثالی) و دیگر انسان عقلی (۳۳).

اگر انسان این توانایی را در خود ایجاد کند که بتواند خویشی را از قوای طبیعی ردایی دهد حیات برزخی برای او کشف می شود و به همین معنا قادر است که از حیات برزخی فاصله گرفته به حیات عقلانی

که نتیجه کمالات نفسانی است برسد.

۲- مراتب حیات در شریعت:

در آیات و روایات به این نکته تصریح شده که مراتب حیات برای همه افراد یکسان نبوده بلکه هر کس به فراخور اندیشه اش، مرتبه حیات خویش را رقم می زند. برخی زندگی عادی دارند و برخی از زندگی بالاتری برخوردارند.

قرآن کریم حیات انسان ها را در دنیا به ابی تشبیه کرده که از آسمان می بارد و به برکت آن گیاهان مختلفی در زمین می روید: «انما مثل الحیة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما یأکل الناس و الانعام» (۳۳) همه انسان ها نیز با روح لطیف و پاک همانند آب زلال باران وارد عرصه طبیعت می شوند اما با گام نهادن در آن مسیرهای مختلفی را پیش می گیرند.

«اعلموا انما الحیة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یتهیج فتراه مصفراً ثم یكون حطاماً و فی الآخرة عذابٌ شدیدٌ و مغفرةٌ من الله و رضوانٌ بدانید که زندگانی دنیا به حقیقت بازیچه ای است کودکانه و لهو و عیاشی و آرایش زنانه و تفاخر و خودستایی با یکدیگر و حرص افزودن مال و فرزندان این حقیقت کار دنیاست و در مثل مانند بارانی است که به موقع بیارد و گیاهی در پی آن از زمین بروید که کفار را به شگفت آورد و سپس بنگری که زرد و خشک شود و بیوسد و در عالم آخرت عذاب سخت جهنم و آمرزش و خشنودی حق نصیب است» (۳۴) آنان که منشأ ادراکشان حس است به ظاهر دنیا اهتمام دارند و طایفه ای که به عقلانیت رسیدند از ظاهر دنیا فراتر رفته اند.

«و ما از یتیم من شیء فسمتخ الحیوة الدنیا و زینتها و ما عند الله خیر و انقی افلا تظلموا و از آن جا که نعمت های این عالم در شما داده شده متان و زیور بی آن در زندگانی دنیاست و آنچه نزد خداست برای شما بهتر و باقی تر است اگر فهم و عقل کار بندید» (۳۵) و نیز در آیه دیگر می فرماید کسانی که جاسلند به زینت ز زیور ظاهری دنیا دل بسته اند و آنان که عالمند به جمال و زیبایی عقی و وابسته اند. «و ما هذه الآخرة الدنیا»

لهو و لعب و ان الدار الآخرة لهی الحیوان لو كانوا یعلمون؛ و نسبت زندگانی این دنیا جز لهو و لعب و همانا زندگانی در آخرت است اگر مردم بدانند» (۳۶) شبیه همین بیان را در آیه دیگر با این تعبیر فرموده است که انسان های غافل چون از حق غفلت کرده اند به امور محسوس و ظواهر دنیا دل خوش کرده اند ولی آنان که اهل توجه اند به ظاهر آن بی توجهند، و به عالم و حیات اعتنا دارند.

«یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون؛ اکثر مردم به امور ظاهری دنیا آگاهند و از عالم آخرت غافلند» (۳۷) پس از نگاه شریعت اسلام، زندگی انسان برای عده ای در سطح حیات حیوانی است به این معنا که آنان در طول عمر خویش تمام اهتمام شان در به فعلیت رساندن صفات حیوانی است و از قوا و استعداد انسانی غفلت داشته یا تغافل می ورزند. اما برای طایفه ای مسأله دقیقاً عکس آن است، یعنی در پی تحقق قوای انسانی و به دنبال حیات متعالی خویشند.



پی نوشت ها:

- ۱- انفجارج ۶ ص ۴۰۷
- ۲- سوره انفجار، آیه ۷
- ۳- سوره محمد، آیه ۱۲
- ۴- سوره معارج، آیه ۴۲
- ۵- سوره یونس، آیه ۸-۷
- ۶- همان
- ۷- نهج البلاغه، نامه ۴۵
- ۸- دیوان برون اعتصامی، چاپ فرهنگ، ص ۳۹
- ۹- سوره انعام، آیه ۱۲۲
- ۱۰- سوره محمد، آیه ۸۸
- ۱۱- سوره یونس، آیه ۳۳
- ۱۲- سوره توبه، آیه ۸۰
- ۱۳- سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۷
- ۱۴- سوره انعام، آیه ۷۶
- ۱۵- سوره اسراء، آیه ۸۵
- ۱۶- سوره انعام، آیه ۷۲
- ۱۷- سوره بقره، آیه ۳۱
- ۱۸- همان، آیه ۳۰
- ۱۹- سوره اسراء، آیه ۷۰
- ۲۰- سوره محمد، آیه ۳۰؛ سوره بقره، آیه ۱۸۰؛ سوره بقره، آیه ۱۸۰؛ سوره بقره، آیه ۱۸۰
- ۲۱- سوره بقره، آیه ۲۰
- ۲۲- سوره معارج، آیه ۴۰
- ۲۳- سوره بقره، آیه ۲۴؛ سوره بقره، آیه ۲۴؛ سوره بقره، آیه ۲۴
- ۲۴- سوره بقره، آیه ۲۴
- ۲۵- سوره قفس، آیه ۸
- ۲۶- سوره عنکبوت، آیه ۶۴
- ۲۷- سوره رعد، آیه ۷